

تفکیک تاریخ از افسانه و افسون

نکاتی که در این مقالات ذکر میشود نتیجه سالها تحقیق و تتبع است در آثار اقوام مختلف از قدیمترین اعصار تا زمان معاصر. مابسی خرسندیم که در میان دانشمندان عصر حاضر کسانی هستند که عقاید و آراء ما را تا حدی تأیید میکنند و خرسند تر خواهیم بود اگر محققان ایران نیز دنباله این تحقیقات را بگیرند و لئز شهای ما را بنمایانند. علی اصغر حریری - پاریس

- ۱ -

مطالعه گردش دهر و گذشت روزگار و ملاحظه اسناد مربوط به « قرون خالیه » در حقیقت عین حکمت الهی است. همچنانکه هر کسی بمدد قوه سامعه خود گردش و گذشت زمان را اندازه بگیرد و آنچه را میگذرد و متناوباً حس و ادراک میکند، هیئت حکیمان الهی هر امتی نیز در حکم گوش آن امت میباشد و بهمان قرار معنی تحولات و تاریخ آن امت را حس و ادراک میکنند (۱). معنی زمان نیز همچنانکه برای هر فردی بر حسب اخلاق و اطوار و عادات و سن او تفاوت میکند، بهمان خوار برای هر يك از مکاتب حکمت الهی هر امت معنی روزگار و تاریخ آن امت تفاوت مینماید. از روی این فلسفه است که معنی جهان و گذشت زمان نزدیک متألهان و مورخان چین قدیم نه چنانست که نزدیک متألهان و مورخان آسیای غربی یعنی پارسیان و ارمنیان و جهودان و صابئه و مسلمانان، و همچنین در نظر حکمای خاور میانه نیز معنی دنیا و روزگار نه همانست که در نظر متألهان و مورخان فرنگستان مانند انکیس و فرانسه و آلمان و قس علیهذا (۲).

برای ملاحظه طرز تاریخ نگاری نزدیک تمدنان خاور میانه رواست که مشهورترین مورخان آن اقلیم را که محمد جریر طبری باشد برگزینیم و اثر معروف او را تحت مطالعه در آوریم. طبری دوره عالم را شش هزار سال میدانند که منقسم بر دوازده عهد مساوی میباشد. در نظر او گردش روزگار مانند حرکت عقربک ساعتی است که از مبدأ به معاد بگردد و معتقد است که در رأس هر عهدهی صاحبقرانی ظهور نموده، و از روی الهامات غیبی مقدرات آن قرن یا آن دوره را برای پیروان خود معین کرده و سعد و نحس هر عمل و شایست و ناشایست هر کار را تعلیم داده است و از روی

(۱) برای توضیح میگوئیم که اگر ما گوش را عضو مقیاس زمان دانسته ایسم آنرا در مقابل چشم قرار داده ایم که آنرا نیز عضو مقیاس مکان میدانیم. مثلاً: اگر شما يك منظره یا يك پرده نقاشی را بنگرید در يك زمان واحد میتوانید کلیه جزئیات آنرا با سایه و روشن و رنگهای آن با چشم ببینید و حال آنکه برای استماع يك داستان یا يك لحن موسیقی و ادراک آن از تحمل زمانی که برای ذکر آن داستان و یا ناواختن آن لحن از آغاز تا پایان لازم است ناگزیرید.

(۲) برای اطلاعات جامعتری در این زمینه رجوع کنید بتالیفات ابن خلدون و اسپنگلر Spengler و تون بی Toynbee و دیگر مظاهری.

احکام آسمانی تعلیمات خود را در يك تقویم یا کتاب دینی برشته تحریر در آورده و آن کتاب را در دست امت خود بودیعت نهاده است .

البته در اینگونه تاریخ نگاری طبری از منجمان بزرگ دوره ساسانی پیروی کرده است . یکی از کتابهای مشهور آن عهد که در فن احکام نجوم تألیف شده است موسوم است به «جاماسبی» یا «جاماسب نامه» که نسخه‌ای در آن بزبان پهلوی هنوز باقی است و کتاب دیگری نیز بنام «احکام جاماسب حکیم» موجود است که اصلاً پهلوی و ساسانی بوده است ولی بمروزمان علاوه بر زایچه های زردشت و مزدک و الکسندر و موسی و عیسی ، زایچه های حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلطنت محمود غزنوی و طغرل سلجوقی هم بدان افزوده شده است . گذشته از این دو کتاب که چنانکه گفتیم نسخه‌های آن هر دو در دست است . کتابهای دیگری هم بزبان تازی موجود است مانند کتاب «القرانات زرادشت حکیم» و کتاب «القرانات جاماسب حکیم» که دنباله همان کتاب است ، و نیز از عهد برامکه بیعد کتابهای دیگری تألیف شده است که عموماً از ابو معشر بلخی معروف است مانند کتاب «الموالید» و کتاب « تحویل سنی الموالید» و کتاب «قرانات الکوکاب» و کتاب «الادوار والالوف» .

زایچه چیست ؟

زایچه همانست که آنرا بلفظ فرنگ هوروسکوپ Horoscope گویند و این کلمه در زبان « یونانی » علمای ارمنستان بمعنی ساعت دیدن است بر حسب وضع سیعه سیاره در منطقه البروج ، یعنی تعیین اینکه هر يك از آن هفت سیاره در وقت دیدن ساعت در کدام دقیقه و کدام درجه و کدام برج واقع است .

چه آلتی بکار برده میشد ؟

برای قیاس زمان در کره آسمان یعنی تعیین طول هر يك از سیعه سیاره ، ساسانیان آلتی بکار می برده اند که آنرا « یام » یا « یم » می گفتند که در زبان دری جاء و جم گردیده است و نام کامل آن آلت « یام جم » یا « جام جهان نما » است . علمای ارمنستان که یونانی زبان علمی ایشان بود نام آن آلت را به « اسطرلاب » ترجمه کرده اند که بمعنی « ستاره ییما » میباشد .

این آلت که اساسش بر منازل قمر است در دوره اسلامی سخت مشهور و معمول عموم منجمان بوده است ولی ظاهراً در عهد قدیم وجود نداشته . برای آنکه منجمان یونان قدیم از قبیل « ابرخس » و « بطلمیوس » که نخستین در قرن هشتم و دیگری در قرن پنجم پیش از میلاد میزیسته اند هنوز از وجود چنین آلتی اطلاع نداشتند و زکری از آن نکرده بودند و چنین نتیجه گرفته شد که در آن ازمه هنوز این اسباب اختراع نشده بوده است . اول منجم ریاضی دان یونانی زبان که آلت معروف به « اسطرلاب » را در عالم یونانی توصیف نموده و آنرا از عجائب و غرائب شمرده است « یوخنس فیلیپونوس » منجم باشی یوسطینیانوس قیصر روم میباشد و این همان قیصر روم است که مکرر از خسرو انوشیروان شکست خورد .

پس مردم مغرب زمین این آلت را از ساسانیان اخذ نموده اند ، و خود ساسانیان هم اساس آنرا که همان جام جم مشهور است از حکمای طخارستان و سجستان آموخته بودند و بتوسط آن زایچه امور مهم زندگی و تاریخ خود را معین میکردند و ظاهراً ایشان نیز مقدمات آنرا از چینیان قدیم اتخاذ نموده اند . آلتی که آنرا چینیان قدیم بکار می بردند موسوم بود به آیینه جنی (یا او - تین Yao-Tien) و در عصر حاضر نمونه های فراوانی از آن باقی است . ژاپونیان بجمع آوری

ومحافظت آئینه‌های چینی همان علاقه را دارند که اروپائیان بجمع آوری مسکوکات یونان و روم قدیم، و امروزه در موزه‌های ژاپنی نمونه‌هایی از آن آئینه‌های چینی موجود است که بسیاری از آنها در مابین قرن نهم و قرن سیم پیش از هجرت ساخته شده. (رجوع شود بمقاله مظاهری) (۱) از همین جا میتوان پی برد که چگونه نام جام جم که همان اسطرلاب باشد آئینه اسکندری گردیده است، برای آنکه لقب ذوالقرنین را که به الکسندر مقدونی بسته‌اند کاملاً عاریتی و برخطاست و آن لقب در حقیقت از آن سلاطین ساسانی است.

قدیمترین وقایع تاریخی که زایجه آنها گرفته شده است متعلق به سکان هند است که خاندان دستان و رستم باشد و امروزه در جنوب افغانستان و شمال هندوستان در حدود پنجاب آناری کشف شده است که اطلاع آن قوم را از زایجه گرفتن به ثبوت میرساند آنهم درست در عهدی که بطلمیوس که در اسکندریه میزیسته از اسطرلاب و زایجه گرفتن ذره‌ای خبر نداشته است. پس شکی نمی‌ماند که خانواده دستان که در زمان بطلمیوس منجم در پنجاب سلطنت داشته‌اند اسطرلاب یعنی جام جم را بکار می‌برده‌اند. همچنین علاوه بر آثار مذکور کتابهایی نیز از تألیفات سکان بزبان سنسکریت در دست است که در آنها طرز ساختن جام جم را وصف کرده‌اند.

یکی از این سکان ریاضی‌دان «مهر براز» است که بر حسب عادت سکان پنجاب نام خود را «براه مهر» یعنی منقلب نوشته‌است و کتاب مشهور سُرّی سِدَنَت (بضم اوّل و سکون ثانی و فتح سیم و کسر چهارم و فتح و تشدید پنجم و سکون ششم و فتح هفتم) را تصنیف نموده است و در آن کتاب طرز ساختن اسطرلاب را قریب دو سده و پنجاه سال پیش از آنکه رومیان را از وجود آن اطلاعی باشد شرح میدهد. تفسیر عربی این کتاب در عهد اسلامی بنام سندهند شهرت یافت.

همچنین میدانیم که سابور فرزند اردشیر که بر والریانوس امپراطور روم چیره شد و تقریباً کلبه دنیای آن عهد را مسخر کرد پیش از آغاز جنگ علمای سکان هند را که بنی اعمام خودش بودند پدربار خود خواست و در میان آن دانشمندان طیبیان و منجمان بودند و مطابق نقشه ایشان شهر معروف «جندیسابور» را در خوزستان بنیاد نهاد و در آن شهر دارالعلم معروفی تأسیس نمود که در آنجا علمای هند بتدریس طب و نجوم پرداختند. و رای ما بر اینست که هم اوست که لقب سابور ذوالجنود را داشته‌است و در این زمینه دلیلی است که اگر هم موجب اطناب کلام باشد از بیان آن نتوان گذشت.

در کتب قدیم عنوان ذوالجنود را به سابور بن سابور سیمین پادشاه بدین نام از دودمان ساسان داده‌اند، حتی در کتاب مفاتیح العلوم خوارزمی نیز که بنظر ما بسیار معتبر است اینچنین قید شده‌است. ولی به عقیده ما این اشتباه است و این عنوان از آن سابور بن اردشیر است که نیز معروف به سکانشاه بوده‌است و چون مردنبرد بود پس از مرگ ملقب به بنبرده شده‌است. اوست که بانی شهر جندیسابور است و هم اوست که امپراطور روم والریانورس را بد آن شهر برده‌است و شک نیست که اسم شهر جندیسابور از نام او گرفته شده‌است و آنچه درباره وجه تسمیه آن شهر به «به از انطاکیه سابور» ذکر شده است با آنکه روایت از حزه اصفهانی است در این مورد بنظر بسیار سست می‌آید. پس از روی این حساب شهر جندیسابور در زمان شکست خوردن والریانوس وجود داشته‌است و این خود برهانی است قاطع بر اینکه عنوان ذوالجنود یا جندی

۱ - تطبیق تنجیم ساسانی و چینی را نخست لئوپولد دوسوسور سویسی ذکر کرده است سپس مظاهری مبحث را بسط و تکمیل نموده است.

۲ - رجوع کنید بمقاله نگارنده در شماره چهارم سال چهارم مجله یغما.

مربوط به سابور بن اردشیر بانی شهر جندیسابور بوده نه سابور بن سابور که مورخان متجدد بتقلید فرنگیان او را «شاپورسیم» مینامند، چه اگر جندی لقب اوست چگونه بشهری داده است که پیش از او بنا شده است؟ در اینجا باز ناچار از تذکارم که نسبت نامهای سلاطین ایران و حتی سلاطین روم بقید ارقام بکلی بی ربط و تقلید محض از اهل فرنگ است، در اعصار قدیم نام سلاطین را بقید لقب تمییز میکردند و هرگز طرز شماره گذاری (مانند سابور اول و اردشیر دوم و یزدگرد سیم بتقلید همانری چهارم و شارل دهم و لوئی چهاردهم) معمول نبوده است. این تقلید کور کورانه و سنجدیه هم یکی از آنهاست که باید جدا از آن احتراز کرد و در این مورد حق با جلال الدین رومی است که گوید:

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صدلنت بر این تقلید باد

اما دلیل اینکه ما نام این پادشاه را سابور ذکر میکنیم اینست که ما خداصلی ما کتب قدیم عربی است و هیچ دلیلی نداریم که آن را شاپور (چنانکه امروزه در ایران معمول است) بدانیم. انواع و اقسام قرائت خط پهلوی بنزدیک مابی اعتبار است و رای فرهنگ سازان عصر حاضر ایران از آن هم بی اعتبارتر که با ایجاد مقداری لغتهای سخیف و رکبک و زشت و مزخرف و غلط و نادرست و ادخال آنها در زبان فصیح دری بنا بقول معروف رنجی برده اند و ایریشمی رامبدل به نته کرده اند.

برخی از آن لغتها از قبیل آرتش (۱) و ملوان و خلبان و سروان و سرگرد و بواجه و برنامه و سازمان و . . . اصلاً معلوم نیست از کجا میآید و از کدام سرچشمه ای آب خورده است؟ برای آنکه آن مأخذ را که برای این لغات و یا بقول خودشان این «واژه» ها قائلند اشتباه و خطای محض است. برخی دیگر را از ریشه معلومی گرفته اند ولی چندان مشتقات از آن ساخته اند که مردم زبان دان و اهل لغت از شنیدن آنها مضمث و ملول میشوند. مثلاً در لغت سازی از ریشه «دانش» و «داد» بجندی مبالغه کرده اند که محقق را انگشت حیرت بدندان میباند. واقعاً خنده آور است که اینهمه سخن از دانش و داد برود آنهم در مملکتی که سرتاسر آن اثری از داد و دانش نباشد. و اما از آن لغات که برای اصطلاحات و مباحث علمی وضع کرده اند چه گویم که ناگفتنم بهتر است. برای آنکه در نظر اهل علم و اساس آن لغات بچنان وضوحی نماینده نادانی و بی اطلاعی و بی سوادی و اضمحان آنست که بحث در آن، هم زحمت بیجا و هم توضیح واضحات است.

مقصود ما در اینجا خرده گیری از فرهنگستان نبود که آن بحث بموقع خود خواهد آمد، میخواستیم بگوئیم که تبدیل سابور به شاپور و مشتق دانستن آن از دو لفظ شاه و پور رای باطل و بی اساسی است، چه اگر این حدس راست باشد پس آن کلمه لقبی پیش نتواند باشد و لازم آمدی که تمام پادشاهان ساسانی پیش از پادشاهی لقب شاپور داشتندی و آنکھی پس از رسیدن بسطنت بایستی شاهپور مبدل به شاه گردیدی و حال آنکه مسلم شده است که لقب ولیعهد در دور ساسانیان سکانشاه بودی نه شاهپور. و اینکه اعتماد ما بمأخذ عربی بیشتر است تا بقرائت خطوط پهلوی از آنروست که خود فرنگیان هم طرز قرائت پهلوی را تا کنون پنجوشش بار تغییر داده اند در صورتیکه قرائت خط عربی مضبوط است و برطبق سنتی است که حفظ شده است. دلیلی هم نیست که عرب شین را مبدل به سین نماید و حرف پ پارسی هم که عاده در عربی مبدل به ف میشده است.

مقصود از این جنبه معترضه که تا حدی طولانی شد این بود که عنوان ذوالجنود را از آن سابور بن اردشیر بدانیم نه سابور بن سابور که بمقیده ما اصلاً وجود حقیقی واقعی نداشته است. ما در

تاریخ ساسانیان از نگارشهای کریستن سن نتوانستیم استفاده بکنیم. مشارالیه نوشته‌های «نولدکه» را نقل کرده‌است و «نولدکه» هم که طبری را مأخذ قرار داده است در ذکر نامهای پادشاهان ساسانی از مراجعه به ابوریحان بیرونی که از همه معتبرتر است غفلت نموده است. معهدنا در کلیه فهرستها که ما دیده‌ایم نام سابوربن سابور وجود دارد. بعقیده ما این اشتباه از آنجا ناشی شده است که چون نام یزدجرد ائیم در یهاوی یزدگرد سابوران ثبت شده است نسابه عرب آنرا صیغه تشبیه پنداشته و خیال کرده‌اند که هم پدر وهم جد او سابور نام داشته‌اند و حال آنکه یزدجرد ائیم برادر بهرام و آن هردو پسران سابور ذوالاكتاف میباشند.

میدانیم که در عادت دوره ساسانیان میگفتند «سابور اردشیران» یعنی پسر اردشیر و «اردشیر بابکان» یعنی پسر بابک و «خسر و قبادان» یعنی پسر قباد و این «ان» است که نسابه عرب را با شتاب انداخته است و شخص سابور ذوالاكتاف را پسری بنام سابور فرض و ایجاد کرده‌اند و در فهرست نام سلاطین ساسانی جای بسیار تنگی با دوره سلطنت بسیار کوتاه برای او تهیه نموده اند و لقب ذوالجنود را از سابوربن اردشیر برداشته باو داده‌اند و نیز قسمتی از فتوحات و کارهای سابور ذوالاكتاف را که مخصوصاً قلع و قمع تازیان باشد باو منسوب داشته و سرکوبی قوم ایاد را که حقا از کارهای سابور ذوالاكتاف است به او پیرایه بسته‌اند.

باری سابور ذوالجنود که بعد از اردشیر بابکان بر تخت شاهی نشسته است زایجه اردشیر و همچنین زایجه سلطنت خود را گرفته بود و ما آن را در بعضی کتب کهنه عربی پیدا کردیم و پس از اودیگر چنان مرسوم شد که هر یک از ملوک ساسانی هنگام جلوس زایجه خود را میگرفتند.

اینک زایجه ملک سابوربن اردشیر که مطابق سال شماری و مبداء ما به ۳۸۲ شمسی قبل از هجرت و مطابق مبداء فرنگیان به ۲۴۱ بعد از میلاد میافتد.

طالع	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهرة	عطارد
حمل	حمل	حمل	میزان	قوس	قوس	حمل	دلو
صفر درجه در آخر	صفر درجه	۲۵ درجه	۲۶ درجه	۹ درجه	۲۱ درجه	۱۲ درجه	۹ درجه
صفر دقیقه	۲۴ دقیقه	۹ دقیقه	۲۴ دقیقه	۱۵ دقیقه			در حال رجوع

در حال رجوع

پس معلوم میشود که از زمانیکه ساسانیان علم اسطرلاب (جام جم) را در دارالعلم جندی سابور تعلیم میدادند و زایجه پادشاهان خود را میگرفتند بیش از ۲۰۰ سال گذشت تا یوحنا فیلوپونس منجم اوّل یوسطینیانوس (دشمن فلک زده انوشیروان) از وجود علم اسطرلاب و طرز زایجه گیری مطلع شد و از این علم سخت در شگفت ماند.

چرا؟ برای آنکه در آن عهدها هنوز رومیان جز اساطیر چیزی در دست نداشتند و این نخستین بار بود که از وجود علم تاریخ آگاهی بهم میرسانیدند.

مگر فرق تاریخ با اسطوره چیست؟

تاریخ زمان را بر حسب يك مبداء معلوم تعیین میکند و تاریخ ایرانیان دارای مبادی چندی بوده مانند «سک کال» (بفتح سین و کاف و لام) یعنی مبداء تاریخ سکان که هنوز هم در هند مرسوم است و مؤسس آن گرشاسپ پادشاه مشهور گرشاسپنامه ملقب به موبد است. ولی رومیان وقایع را بی قید هیچگونه مبداء تاریخی یعنی بطور «اساطیر» نقل میکردند و می نوشته‌اند.

اساطیر صیغه‌ایست جمع و مفرد آن اسطوره (بروزن اعجوبه) است. این کلمه را یونانیان از کلدانیان به‌ارث گرفتند و چندین قرن پیش‌ازین بصورت کلمه «هیستوار *Histoire*» بفرنگیان تحویل دادند. بهترین نمونه اسطوره‌نویسی همان هرودوتس مشهور است که از طرف یونانیان و فرنگیان مکتبی به کتیبه ابوالاساطیر (*Le Père De L'Histoire*) شده است و هر کسی که اساطیر وی را خوانده است میدانند که وقایع را بصورت یک نمایش‌نامه یا بیس‌طاً تر نقل میکند و تمام جزئیات لباس و حرکات و مسکنات اشخاص را بتفصیل شرح میدهد ولی از قید تاریخ بکلی آزاد است و او را بدین گناه نتوان گرفت زیرا بیچاره از این معنی ابدأ اطلاعی نداشته است، و تا زمان سابور ذوالاکتاف تاریخ‌نویسی یونانیان و رومیان بهمین طریق اسطوره‌نویسی بوده است.

آیا یونانیان و رومیان از محاسبه زمان عاجز بودند؟

این اقوام در محاسبه زمان شاگرد کلدانیان یعنی منجمان هخامنشیان بودند (در عهد هخامنشی منجمان کلدانیان میگفتند چنانکه بعداً شرح آن بیاید و آنرا با اقوام کلدانی نباید اشتباه کرد) و بشاگردی هخامنشیان در این علم افتخار میکردند ولی با وجود دعاوی و گرافهای فرنگیان، یونانیان هرگز در علم نجوم از هخامنشیان سبقت نگرفتند و تنها کاری که کردند اشتغال به ترجمه و تفسیر کتب کلدانی بود و تقریباً تمام معلومات بطلمیوس ترجمه کتب و علوم ریاضی هخامنشیان است و امروزه کتابهایی بخط میخی کشف شده است که درست ترجمه تحت‌اللفظی آنرا بطلمیوس در مجسطی بطور سرتقت آورده و بعنوان علوم یونانی بقالب زده است. ولی غافل از این بوده است که روزی مردم در خرابه‌های بلاد هخامنشی حفاریات خواهند کرد و اصل کلدانی کتاب را که بخط میخی است پیدا خواهند کرد و بخوانند آن موفق خواهند شد و هر آنکه در او غش باشد سیه روی خواهد شد و آبروی عالم سارق و علوم مسروق یونانی بیکبار خواهد ریخت.

منطقه البروج را هخامنشیان وضع کرده‌اند و آنرا نباید با منازل قمر اشتباه کرد. همچنین اصطلاح مدار رأس‌السرطان و مدار رأس‌الجدی از ایشان است و نیز از کارهای ایشان است تقسیم دایره به سیصد و شصت درجه و هر درجه به شصت دقیقه و هر دقیقه به شصت ثانیه. و هم ایشانند که سال شمسی را از روی تحقیق حساب کردند و همچنین دور قمری و دورهای مشتری و زحل و مریخ و عطارد و زهره را بحساب در آوردند و علاوه بر خسوف قمر کسوف شمس را نیز پیشگوئی میکردند.

مطلب‌های مزبور در تمام حفاریات پیدا شده است و وقتی الکسندر بایران آمد محاسبات نجومی را جمع بهزار و چند صد سال در کتب علمی هخامنشیان مسطور بود و آنهمه را بیونانی ترجمه کردند و بردند و بعداً همه را بیونان نسبت دادند. فعلاً برای اینکه از مقصد دور نیفتیم برگردیم برسرمقیاس زمان و بگوئیم که یونانیان مانند استادان هخامنشی خود سبعة سیاره را میپرسیدند و دنیا را قدیم میدانستند و اساساً بمبداء و معادی قائل نبودند تا عمر دنیا را از مبداء خلقت یا مبداء دیگری اندازه بگیرند و بدانند چند سال و چند قرن به آخر الزمان و معاد روز قیامت باقی مانده. منتها اینکه هخامنشیان چنانکه مکرر در کتیبه‌های شان دیده میشود دوره سلطنت هر پادشاه را از او سلطنت او می‌شمرند و روز و سال آنرا قید میکردند ولی یونانیان باین قید هم مقید نبودند و مبداء سلطنت هم نداشتند و هر روز را برای آنروز یعنی در زمان حال بسر میبردند و با اصطلاح «حال میکردند» و

از آنجاست ضرب المثل معروف لاتینی **Carpe Diem** یعنی در یاب روز را (۱) .

ولی برای شناختن روزهای جشن و عیش و خوشی تنها عادت روزشماری را بکار می بستند که آنهم یکی از عادت مذهبی هخامنشیان بود .

روز شماران دو تن از کاهنان بلد بودند که آشوربان نینوا ایشان را **لِم** (بکسر اوّل و ضم میم مشدّد) و کلدانیان **قُرْت حَدَث** (۲) (بروزن کبک برزد) **سُقَطِيم** (بضم اوّل و کسر دوم و فتح و سکون چهارم و پنجم) (بفرانسه و رومی **Suffète**) و یونانیان آذینه (آتن **Athenes**) ارخونطس (**Archonte**) و رومیان رومیّه قدیم کونسول (**Consul**) (یعنی ناصح و مستشار) میگفتند. کار روزشماران نگاهداشتن حساب روزها بوده است آنچنانکه ملا نصرالدین برای دانستن حساب ماه رمضان هرروز ریگی در کوزه ای می انداخت روز شماران نیز هر کدام هرروز بر روی چوبی که داشتند خطی میکشیدند و چون سال پایان میرسید میرفتند و جای خود را بروزشماران دیگر میدادند که دنباله کار ایشان را ادامه میدادند .

ولی چون روزشماری شغل پرمداخلی بود اغلب متنفذان کهنه و رجال مملکت برسر آن بمنظره و مخاصمه برمیخواستند و در حسابها تصرف میکردند و اختلافات پیدا می شد .

این طریق روزشماری تا زمان ذوالا کتاف مرسوم رومیان بوده است و ظاهرآ قسطنطین بانی قسطنطنیه (استانبول) که در سال ۲۸۵ قبل از هجرت در گذشته است نخستین کسی است که روز شماری را که علامت پرستس سبعة سیاره بود در ملک خود ملنی نمود و بطرز ایران ساسانی تاریخ نگاه داشت .

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(۱) درست مثل حکیم عمر خیام نیشابوری که میگوید :

این قافله عمر عجب میگردد دریاب دمی که با طرب میگردد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری؟ در ده قنح باده که شب میگردد

ز آن پیش که برسرت شیخون آرند فرمای که تا باده گلگون آرند
تو زر نئی ای غافل نادان که ترا در خاک نهند و باز بیرون آرند

از حدائث زمان زاینده میرس وزهرچه رسد چونست پاینده میرس
این یکدم نقد را بعشرت بگذار از رفته میندیش و ز آینه میرس

(۲) **قُرْت حَدَث** همان قریه حدیثه است که آنرا بفرانسه کارتاژ میگویند و بیسوادان آنرا قرطاجنه مینویسند غافل ازاینکه قرت حدیث در نزدیکی طونس کنونی واقع بوده است ولی قرطاجنه در اندلس بوده و هنوز هم هست و آنرا بفرانسه کارتاژن گویند نه کارتاژ .